

موردشناسی تحریف اندیشه در فلسفه سیاسی معاصر

محسن رضوانی*

چکیده

در چند سال اخیر، اکثر محافل خبری و تحلیل سیاسی جهان تقریباً به اتفاق این ادعا را مطرح کرده‌اند که «لئو اشتراوس» پدر فکری نومحافظه‌گرایی است. در حالی که، تنها منبع و مرجع ادعای مذکور، نوشته‌ها و مصاحبه‌های انتقادی خانم شادیا بی. دروری است. وی برای مدعای خویش به روی‌کردی تمسک می‌کند که روح آن برای نویسندگان و حامیان چنین ادعایی، به ویژه در کشور ایران مغفول مانده است. رویکرد فمینیستی و همجنس‌گرایانه شادیا دروری موجب شده تفسیری از اشتراوس ارائه شود که در واقع تحریف اندیشه مبتنی بر فضیلت و معنویت است. این مقاله به شیوه موردشناسی و با رویکرد انتقادی در صدد است با بررسی تصویر دروری از اشتراوس با تصویر واقعی وی به معناکاوای ضمنی خلط‌های رایج جریان‌شناسی در فلسفه سیاسی معاصر بپردازد.

کلید واژه‌ها: فلسفه سیاسی، اندیشه‌شناسی، افلاطون‌شناسی، سعادت‌شناسی، پنهان‌نگاری، سنت‌گرایی، محافظه‌گرایی، نومحافظه‌گرایی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

شادیا بی. دروری (۱۹۵۰) استاد دانشگاه، مفسر سیاسی و نویسنده چپ لیبرال کانادایی است که درباره تاریخ، فلسفه و سیاست مطالعاتی انجام داده است. ایشان نویسنده آثاری همچون *اندیشه سیاسی لئو اشتراوس* (۱۹۸۸)؛^۱ *الکساندر کوژف: ریشه‌های سیاست پست‌مدرن* (۱۹۹۴)؛^۲ *لئو اشتراوس و راست آمریکا* (۱۹۹۹)؛^۳ *ترور و تمدن: مسیحیت، سیاست و روح غربی* (۲۰۰۴)؛^۴ می‌باشد که تماماً با رویکرد انتقادی است. دروری همچنین کرسی «تحقیقات عدالت اجتماعی» را در دانشگاه ریجینای کانادا در اختیار دارد.^۵ وی در مقالات و مصاحبه‌های متعددی مدعی است اندیشه‌های اشتراوس، تأثیر شگرفی بر مردانی که قدرت را در دولت بوش دوم در دست داشته‌اند گذاشت. آنگاه که به نظرات خوانندگان نوشته‌های خانم دروری توجه کنیم، خواهیم دید تا چه اندازه خوانندگان از وی تشکر می‌کنند که توانست آنان را از جهل بیرون آورده و معمای اقدامات دولت نومحافظه‌گرای بوش را بیابند. اما فصل مشترک همه این نظرات این است که تقریباً همه آنان دانشجویانی هستند که به صراحت اعتراف می‌کنند که تاکنون حتی یک اثر آثار اشتراوس را نخوانده‌اند و حتی برخی برای اولین بار با فلسفه ایشان آشنا شده‌اند؛ فلسفه‌ای که توسط خانم دروری روایت شده است و نه فلسفه‌ای که از دل متون اشتراوس بیرون می‌آید.^۶ دروری برای اثبات مدعای خویش به نوعی از تفسیر اشتراوس دست می‌زند که در واقع برخاسته از عقلانیت مورد قبول وی و در نتیجه، تحریف اندیشه‌های واقعی اشتراوس می‌باشد. در اینجا به مهم‌ترین آن می‌پردازیم:

۱. محافظه‌گرایی به جای سنت‌گرایی

یکی از مباحث مهم در اشتراوس‌شناسی، فهم جایگاه واقعی اشتراوس در رویکردها و گرایش‌های فکری است. پیچیدگی این مسئله بدان حد زیاد است که تصویرهای متعددی از اشتراوس ارائه شده است. عمده آثار درباره مکاتب سیاسی غرب معاصر، اشتراوس را در زمره «محافظه‌گرایی» قرار می‌دهند. برخی از نویسندگان نیز در صدد هستند وی را «لیبرال» و یا حتی «لیبرال دموکرات» بنامند.^۷ شادیا دروری، در واکنش به رویکردهای مذکور، اشتراوس را نه لیبرال می‌داند و نه لیبرال دموکرات، بلکه متفکری محافظه‌گرا قلمداد می‌کند که از معنای مرسوم و کلاسیک محافظه‌گرایی عبور کرده و «الهام بخش نومحافظه‌گرایی» شده است. به اعتقاد خانم دروری، امروزه آگاهی فزاینده‌ای وجود دارد که فیلسوف منزوی و مهاجر آلمانی، الهام بخش ایدئولوژی نومحافظه‌گرایی حزب جمهوری خواه است. اشتراوس مدت‌ها شخصیت

پرطرفدار محافل علمی آمریکای شمالی بوده است. به رغم اینکه وی تنفر شدید نسبت به لیبرالیسم و همچنین دموکراسی داشت، شاگردان وی از هیچ کوششی برای پنهان کردن این واقعیت فروگذار نکردند.^۸ درووری، در تمایز میان محافظه‌گرایی قدیم و جدید می‌نویسد:

محافظه‌گرایی قدیم متکی بر سنت و تاریخ بود؛ محتاط، آرام و میانه بود و با جریان حرکت می‌کرد. اما تحت تأثیر لئو اشتراوس، محافظه‌گرایی جدید ذاتاً مست و از خود بی‌خود شده است. محافظه‌گرایی جدید دیگر آرام و محتاط نیست، بلکه فعال، مهاجم و ارتجاعی به معنای واقعی کلمه است.^۹

درووری در نقد مقاله «سیمور هرش»^{۱۰} در نیویورکر، که در صدد برآمد تصویری لیبرال دموکرات و وطن‌پرست از اشتراوس ارائه دهد، می‌گوید: «البته این تصویر از اشتراوس به عنوان وطن‌پرست بزرگ آمریکا، که عاشق آزادی و دموکراسی بود، جعلی محض است.»^{۱۱} اساساً «این ایده که اشتراوس حامی بزرگ لیبرال دموکراسی بود خنده‌دار است. من فکر می‌کنم شاگردان اشتراوس آن را دروغی بزرگ به حساب آوردند. با این حال، برخی از رسانه‌ها به اندازه کافی ساده لوح بوده‌اند که آن را باور کردند. چگونه یک مرید افلاطون و نیچه می‌تواند لیبرال دموکرات باشد؟»^{۱۲} البته هرچند اشتراوس در جوانی علاقه‌مند آثار نیچه بود، اما از زمانی که با افلاطون و اندیشه‌های وی، به ویژه بر اساس تفاسیر اسلامی آشنا شد، دیگر افکار و اندیشه نیچه پاسخ‌گویی روح جستجوگر او نبود. بنابراین، تا آخر عمر مرید افلاطون باقی ماند.

یکی از مشکلات محافل فکری امروزی، به ویژه محافل ژورنالیستی که مطالعات سطحی درباره مباحث اندیشه معاصر دارند، دسته‌بندی متفکران در قالب‌ها و الگوهای مدرنیته است. لیبرالیسم، کمونیسم و کنسرواتیسم (محافظه‌گرایی) سه رویکردی است که به زعم برخی نویسندگان، گویا از حصر عقلی برخوردار بوده است، به گونه‌ای که هیچ متفکری نمی‌تواند خارج از چارچوبه تعیین شده قرار بگیرد. از این‌رو، برخی نویسندگان اشتراوس را در زمره محافظه‌گرایی، برخی دیگر در زمره لیبرالیسم و برخی حتی در لیبرال دموکراسی قرار می‌دهند. در حالی که، اگر آثار اشتراوس به خوبی فهمیده شود، روشن می‌گردد که اندیشه اشتراوس اساساً با الگوهای غربی برآمده از اندیشه مدرنیته سازگاری ندارد. بنابراین، هیچ‌یک از الگوهای غربی مدرن و معاصر نمی‌توانند افکار او را تبیین کنند. این مسئله صرفاً منحصر در اشتراوس نیست، در مورد بسیاری از متفکران دیگر، به ویژه در رابطه با جریان‌شناسی انقلاب اسلامی ایران، متفکران و فیلسوفان مسلمان نیز همواره چنین خلط‌هایی صورت می‌پذیرد.

حقیقت این است که نسبت اشتراوس به محافظه‌گرایی، سوء برداشت و بدفهمی بیش نیست. شادیا دروری با مفروض دانستن رویکرد اشتراوس در زمره محافظه‌گرایی، در صدد بر می‌آید به اندیشه‌های او جلوه دیگری بدهد. این در حالی است که حتی در غرب نیز نویسندگان متعددی فرض مذکور را مورد چالش قرار دادند. در کتاب *منتخب متون محافظه‌گرایی*، که زیر نظر راجر اسکروتن به نگارش درآمد، آثار و اندیشه بیست و سه متفکر محافظه‌گرای غربی مورد بررسی و پردازش قرار گرفته است. در حالی که، اشتراوس در زمره آنان نیست. نویسنده کتاب مذکور معتقد است: هرچند اشتراوس به عنوان محافظه‌گرا مشهور است، اما نمی‌توان ایشان و برخی دیگر از متفکران مانند گادامر را در زمره محافظه‌گرایان مصطلح قرار داد.^{۱۳} استیون لنزر در مقاله «لئو اشتراوس و محافظه‌گرایان» به صورت مستند بیان می‌کند که اشتراوس در زمره محافظه‌گرایی قرار ندارد: «اشتراوس نه هرگز خود را به عنوان محافظه‌گرا معرفی کرد و نه نوشته‌های او اغلب به موضوع محافظه‌گرایی می‌پردازد.»^{۱۴} به جز مقدمه کوتاه کتاب *لیبرالیسم؛ قدیم و جدید* (۱۹۶۸)؛ نامه *نشنال ریویو* (۱۹۵۶) و زیر فصل «ادموند برک» در کتاب *حقوق طبیعی و تاریخ* (۱۹۵۳)؛ انسان به سختی می‌تواند عبارات و بیاناتی از اشتراوس بیابد که صریحاً دربارهٔ محافظه‌گرایی صحبت کرده باشد. البته همین مقدار مطالب اندک نیز نه تنها رویکرد محافظه‌گرایانه اشتراوس را اثبات نمی‌کند، بلکه بر عکس از اهمیت انتقادی در فهم دیدگاه‌های اشتراوس در رابطه با محافظه‌گرایی معاصر برخوردار است. اشتراوس ویژگی ذهن محافظه‌گرا را این‌گونه تبیین می‌کند: «محافظه‌گرا یعنی کسی که معتقد است، هر چیز خوبی میراث است.» بنابراین، «محافظه‌گرایی خیر را با میراث یا سنت یکسان می‌گیرد.» در حالی که، فلسفه همان چیزی را مورد پرسش قرار می‌دهد که محافظه‌گرایی معتقد به خیر بودن آن است. بر این اساس، محافظه‌گرایی نوعاً میلی به اعتماد داشتن نسبت به فلسفه یا ادعاهای عقل ندارد.^{۱۵}

البته استیون لنزر، پس از آنکه نسبت محافظه‌گرایی به اشتراوس را مورد نقادی قرار می‌دهد، در صدد بر می‌آید وی را در زمره لیبرالیسم قرار دهد. از این‌رو، مدعی است در اندیشه اشتراوس، لیبرالیسم بر محافظه‌گرایی ترجیح دارد. این نوع اقدام تنها منحصر به لنزر نیست؛ اغلب متفکران غربی راهی جز دسته‌بندی افکار در سه گرایش مزبور ندارند. لنزر برای فرار از نسبت محافظه‌گرایی به اشتراوس می‌نویسد:

اگر نگاهی به مقدمه کتاب *لیبرالیسم بیندازیم*، در اشتراوس حتی نوعی ترجیح نسبت به لیبرالیسم نسبت به محافظه‌گرایی کشف می‌شود. اشتراوس در آنجا بیان می‌کند که مخالفت متداول میان محافظه‌گرایی و لیبرالیسم به نحو مؤثری می‌تواند با مخالفت

میان محافظه‌گرایی و پیشرفت‌گرایی جایگزین شود؛ چرا که اگر محافظه‌گرایی، همان‌گونه که از نامش بر می‌آید، تنفر از تغییر یا بی‌اعتمادی نسبت به تغییر است، مخالف آن باید به عنوان موضع مخالف تغییر معرفی شود و نه با امر واقعی مانند آزادی یا آزادی. اشتراوس بدین صورت به محدودیت ذاتی محافظه‌گرایی اشاره می‌کند؛ یعنی محافظه‌گرایی فاقد هویت واقعی است.^{۱۶}

همان‌گونه که بیان شد، این نوع تلاش‌ها، مبتنی بر پیش‌فرض‌های متأثر از مدرنیته است. هر چند لنزر در نقد نسبت اشتراوس به محافظه‌گرایی توفیق یافته، اما در تعیین گرایش اشتراوس و جایگاه اصلی نگرش وی دچار اشتباه شده است. همانطور که ژورنالیست‌هایی همچون سیمور هرش دچار چنین توهمی شدند. اساساً برداشت لنزر از مقدمه کتاب *لیبرالیسم؛ قدیم و جدید*، آنگونه نیست که خود اشتراوس در صدد بیان آن است. اشتراوس لیبرالیسم و محافظه‌گرایی امروزی را در حمایت از لیبرال دموکراسی دارای مبانی مشترک می‌داند:

یکی از مسائل جدی این است که امروزه لیبرالیسم و محافظه‌گرایی دارای مبانی مشترک هستند؛ زیرا امروزه هر دو مبتنی بر لیبرال دموکراسی هستند. بنابراین، هر دو در تعارض با کمونیسم قرار دارند. از این رو، اختلاف میان این دو خیلی بنیادی به نظر نمی‌رسد. با این همه، آنها در اختلاف با کمونیسم بسیار فرق می‌کنند.^{۱۷}

اشتراوس تقسیم سه‌گانه لیبرالیسم، کمونیسم و محافظه‌گرایی را محصول مدرنیته می‌داند که محتوای هر یک در تقابل با اندیشه‌های سنتی پیشامدرن است:

محافظه‌گرایی دوره ما کاملاً شبیه است با آنچه در اصل لیبرالیسم بود؛ یعنی کما و بیش با تغییرات هدایت شده لیبرالیسم امروزی تغییر می‌کند. شاید حتی فراتر رفت و گفت، اکثر آنچه امروزه به نام محافظه‌گرایی رقم می‌خورد، در تحلیل نهایی ریشه مشترکی با لیبرالیسم امروزی و حتی کمونیسم دارد. این همان وضعیتی است که اگر انسان به خاستگاه مدرنیته برگردد، به روشنی آشکار می‌شود که این امر در قرن هفدهم به خاطر بریدن از سنت پیشامدرن و یا به خاطر مجادله میان قدیم و جدید رخ داد.^{۱۸}

اما اشتراوس در مقدمه همین کتاب، نکته‌ای را بیان می‌کند که نه تنها می‌تواند پاسخی به سوء برداشت شادبا دروری و استیون لنزر باشد، بلکه حتی می‌تواند پاسخ به همه کسانی باشد که در صدد اشتراوس را در یکی از مدل‌های سه‌گانه مدرنیته جای دهند. اشتراوس بیان می‌کند که میان آزاده (لیبرال) بودن به معنای امروزی و آزاده بودن به معنای واقعی تمایز وجود دارد:

آزاده‌بودن به معنای اصیل آن یعنی عمل به فضیلت آزادگی؛ اگر این مسئله واقعیت دارد که همه فضایل در بالاترین کمالشان از همدیگر جدایی‌ناپذیرند، انسان حقیقتاً آزاد کاملاً شبیه انسان، حقیقتاً با فضیلت است.^{۱۹} اشتراوس نتیجه می‌گیرد که بنابراین: «فلسفه سیاسی پیشامدرن، به ویژه فلسفه سیاسی کلاسیک، آزاده به معنای اصیل کلمه است. اما بنابر کاربرد رایج و امروزی، آزاده (لیبرال) بودن به معنای محافظه‌گرا نبودن است. از این‌رو، دیگر فرض نمی‌شود که آزاده (لیبرال) بودن مساوی با بافضیلت بودن است.^{۲۰}

از این‌رو، اشتراوس به عنوان یکی از منتقدان مهم عقلانیت مدرن در جستجوی رویکردی پیشامدرن است که به نوعی می‌توان از آن به «سنت‌گرایی» تعبیر نمود. البته سنت‌گرایی وی، با سنت‌گرایی مشهور گنونی هرچند دارای اشتراکاتی است، اما تحلیل آن متفاوت است. اشتراوس معتقد بود که حل بحران جهان غرب و مدرنیته، با بازگشت به متفکران و روشن‌فکران میانه و سنت‌های اصیل گذشته و همچنین با تفسیر بر اساس حقایق پنهان آنان امکان‌پذیر است. مراد از سنت‌های گذشته، تفاسیر سنتی نیست، بلکه منابع و متون اصیل سنتی یعنی کتب مقدس است. به نظر وی، باید کتب مقدس را آنگونه فهمید که آورنده آن می‌فهمید.^{۲۱}

۲. پنهان‌کاری به جای پنهان‌نگاری

شادیا دروری با مترداف دانستن نظریه «اسوتریسیزم»،^{۲۲} با پنهان‌کاری و دروغ، اشتراوس را مدافع دروغ و پنهان‌کاری در سیاست می‌داند. «لئو اشتراوس به کارایی و فایده دروغ در سیاست بسیار اعتقاد داشت.»^{۲۳} به نظر دروری، مشکل پیروان اشتراوس آن است که آنان دروغ‌گویان بی‌اراده هستند. اما دروری این مسئله را نقطه ضعف آنان نمی‌داند، بلکه معتقد است، اشتراوس بسیار نگران پنهان‌کاری بود؛ زیرا اشتراوس مطمئن بود که حقیقت برای هر جامعه‌ای آنچنان بی‌رحمانه است که نمی‌توان تحمل کرد. صاحبان حقیقت در جامعه، به ویژه جامعه لیبرالی، مورد تعقیب و آزار قرار می‌گیرند؛ زیرا لیبرال دموکراسی آن قدر از حقیقت دور است که نمی‌تواند بهره‌ای از حقیقت ببرد.^{۲۴} خانم دروری در ذکر دلایل و نتایج پنهان‌کاری اشتراوس می‌گوید: «اشتراوس در کتاب تعقیب و آزار و هنر نگارش به طور خلاصه بیان می‌کند که چرا پنهان‌کاری ضروری است. وی بیان می‌کند که خردمند باید دیدگاه‌هایش را به دو دلیل پنهان نگه دارد: احساسات مردم را زنده نگه دارد و نخبگان را از انتقام حفظ کند.»^{۲۵} به نظر دروری، نگرانی اشتراوس به پنهان‌کاری، بی‌شک به این امر ارتباط داشت که او احساس

نمی‌کرد آمریکا خانه و وطن اوست. وی متوجه شد چقدر اندیشه‌هایش با لیبرال مدرنیته آمریکایی تفاوت دارد و احساس کرد که در آمریکا، هر چیزی که با مدل لیبرال مدرنیته مطابقت نمی‌کند و افکار عمومی را تأیید نمی‌کند، مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد. اشتراوس در نامه به دوستی، شکوه می‌کند که فضای دانشگاهی در آمریکا تحمل‌ناپذیر است.^{۲۶} بنابراین، دروری به این نتیجه می‌رسد که پیروان اشتراوس عقده خود بزرگ‌بینی را همانند عقده ستم‌بینی به ارث برده‌اند. آنها متقاعد شدند که معدود افراد ممتاز هستند که حقیقت را می‌دانند و حق حکومت دارند. اما از صحبت کردن درباره حقیقت به صورت آشکار نگران بودند، که مبدا تحت تعقیب انسان‌های بی‌نزاکتی قرار گیرند که تمایل ندارند تحت سلطه آنان باشند.^{۲۷}

در مباحث خانم دروری نوعی جبرگرایی خوابیده است؛ چرا که او هر گونه اعمال خلاف از سوی شاگردان، فرزندان و غیره را به استادان و والدین نسبت می‌دهد. از این‌رو، هیچ‌گونه جایگاهی برای اختیار و اراده انسانی باقی نمی‌گذارد. به نظر او اگر عمل شاگردان و پیروان اشتراوس اشتباه است، این اشتباه آنان نیست، بلکه به زعم او، به خاطر این است که آنان درست تعلیم نیافته‌اند. گویی هر گونه خطای انسانی، همواره در ارتباط با نوع آموزش استاد است. علاوه بر آنکه، آندسته از انسان‌هایی که وی به عنوان پیروان اشتراوس نام می‌برد،^{۲۸} صرفاً مبتنی بر تلقی و برداشت ایشان است و پیروان اصلی اشتراوس عمدتاً در محافل علمی و دانشگاهی بسر می‌برند و هیچ‌گونه نقشی در دولت فعلی آمریکا ندارند.^{۲۹}

اما از اشتباهات بزرگ شادیا دروری در همه آثارش این است که همواره آموزه «پنهان‌نگاری»^{۳۰} را با عمل «پنهان‌کاری»^{۳۱} خلط کرده است. این مسئله آن قدر مهم است که تقریباً تمام نتایجی که وی از اندیشه اشتراوس به دست می‌آورد، ناشی از عدم تمایزگذاری میان این دو مفهوم است. آموزه «پنهان‌نگاری» یکی از مباحث بسیار مهم اشتراوس در فهم فلسفه سیاسی است که ریشه در آثار فیلسوفان سیاسی اسلامی دارد. به نظر اشتراوس، پنهان‌نگاری شیوه‌ای است که در آن فیلسوف سیاسی اندیشه‌های خویش را به گونه‌ای نگارش می‌کند که فهم واقعی آن برای همگان میسر نیست. به لحاظ تاریخی، متفکران بسیاری همچون افلاطون، فارابی، ابن‌سینا، ابن‌رشد، ابن‌میمون و دیگران این شیوه را در آثارشان به کار می‌بردند. فارابی در رساله «تلخیص النوامیس» به صراحت درباره پنهان‌نگاری افلاطون می‌گوید: «افلاطون حکیم به خود اجازه نمی‌داد که علوم و دانش‌ها را برای همگان اظهار و بیان نماید، لذا روش رمز،

لغزگویی، معمآوری و دشوارنمایی را برگزید». ^{۳۲} به نظر اشتراوس، افلاطون در تمام آثارش از همین شیوه و روش پنهان‌نگاری در بیان مقصود خویش بهره برد. ^{۳۳}

اشتراوس در کتاب تعقیب و آزار و هنر نگارش، دلایل پنهان‌نگاری را بیان می‌کند. اما نه آنگونه که شادیا دروری برداشت می‌کند که «خردمند باید دیدگاه‌هایش را به دو دلیل پنهان نگه دارد: احساسات مردم را زنده نگه دارد و نخبگان را از انتقام حفظ کند»، ^{۳۴} بلکه پنهان‌نگاری به سه دلیل صورت می‌پذیرد که «تعقیب و آزار» روشن‌ترین و آشکارترین آن است. اکثر جوامع گذشته دارای حکومت‌های استبدادی بودند که بر اساس سنت و مذهب خاصی اداره می‌شدند. چنین حکومت‌هایی از تعقیب و آزار برای حمایت از سنت‌های سیاسی و مذهبی رایج استفاده می‌کردند. در چنین جوامعی، فیلسوفان سیاسی نمی‌توانستند اندیشه‌های خود را، که نوعاً در چالش با حکومت‌های رایج بود، به صورت آشکار نگارش کنند. بنابراین، می‌بایست شیوه‌ای اتخاذ می‌کردند تا از خشم و غضب صاحبان قدرت در امان باشند. ^{۳۵} علاوه بر تعقیب و آزار، دو دلیل مهم دیگر یعنی «وظیفه سیاسی» و «آموزش فلسفی» نیز وجود دارد که از اهمیت بیشتری برخوردارند. در وظیفه سیاسی، فیلسوفان سیاسی به خاطر آنکه تشتتی در افکار مردم پدید نیاید، از بیان صریح حقایق فلسفی خودداری می‌کنند؛ زیرا اگر فیلسوفان بی‌پرده مطالب خویش را بیان می‌کردند، بی‌تردید باورها و سنت‌هایی که به نوعی برای زندگی عمومی ضروری است، به صورت جدی متزلزل می‌شد. در آموزش فلسفی، فیلسوفان سیاسی به دنبال ارتقای فلسفیدن برای محققان و دانشجویان آینده خویش هستند. آنان از دانشجویان و محققان آینده خود می‌خواهند تا با اندیشه خویش حقایق امور را کشف کنند. بنابراین، عمده‌ترین دلایل پنهان‌نگاری همانا ترس و عشق است. ^{۳۶}

بنابراین، ملاحظه می‌شود که آنچه خانم دروری به عنوان «پنهان‌کاری» برداشت می‌کند، با آنچه اشتراوس به عنوان «پنهان‌نگاری» بر آن تأکید می‌ورزید تا چه حد با یکدیگر تفاوت دارد؛ بدین معنا که پدیده پنهان‌نگاری مربوط به فیلسوفانی است که هیچ‌گونه دسترسی به قدرت ندارند و نه کسانی که در رأس قدرت نشسته‌اند و یا حداقل به قدرت دسترسی دارند. فیلسوفان به دلیل تعقیب و آزار قدرت‌مندان بی‌خرد ناچار به «پنهان‌نگاری» برای خواص هستند. در حالی که، مسئله مورد نظر نومحافظه‌گرایان «پنهان‌کاری»، قدرت‌مندان با نفوذ و یا حتی کسانی است که در قدرت حضور دارند. آنها چه چیزی را باید پنهان کنند و از چه کسی باید هراس داشته

باشند. مهمتر از همه تعقیب و آزار تنها یکی از دلایل «پنهان‌نگاری» و آن هم دلیل ساده و آشکار بود، دو دلیل دیگر از اهمیت فلسفی خاصی برخوردار است که ریشه در فهم و درک «ظاهر و باطن» حقیقت دارد که هرگز شادیا دروری به آن اشاره نمی‌کند. بنابراین همان‌گونه که فارابی بیان می‌کند؛ «افلاطون حکیم از این جهت علوم را پنهان می‌کرد تا علم در دست ناهلان نیفتد تا دگرگون شود. علم در دست کسی نیفتد که ارزش آن را نداند، علم را در غیر جای خود بکار نبرد».^{۳۷}

۳. افلاطون حيله‌گر به جای افلاطون حکيم

فهم فلسفه سیاسی افلاطون از جمله مباحث چالشی در طول تاریخ بوده است. شادیا دروری، با رد تصویر ارائه شده از سوی اشتراوس، تصویری از افلاطون را می‌پذیرد که از سوی کارل پوپر در کتاب *جامعه باز و دشمنان آن* ترسیم شده است:^{۳۸} به نظر بسیاری از مفسران، مانند کارل پوپر، که افلاطون را به عنوان انسان توتالیتیر تفسیر می‌کنند، همواره افلاطون را طرد می‌کنند. اما اشتراوس تنها مفسری است که ابتدا تفسیری شوم از افلاطون ارائه می‌کند و سپس او را مورد ستایش قرار می‌دهد.^{۳۹} شادیا دروری با مترادف قرار دادن حکومت خردمندان با مکاران، نوع انسان‌شناسی اشتراوس را مورد نقد قرار می‌دهد:

بنیادی‌ترین موضوع، تمایزگذاری میان انسان‌های قدیم و جدید است. به نظر اشتراوس، فیلسوفان قدیم، مانند افلاطون، خردمند و مکار بودند، اما فیلسوفان جدید، مانند لاک و دیگر لیبرال‌ها، احمق و بی‌نزاکت هستند. خردمندان قدیم فکر می‌کردند که عوام‌الناس لایق نه حقیقتند و نه آزادی و اعطای چنین گنج‌های والا به آنها همانند ریختن مروارید به پای خوکان است. بر این اساس، آنها معتقدند که جامعه نیازمند برگزیده‌ای از فیلسوفان یا روشنفکران است تا «دروغ‌های اصیل» را برای مصرف توده‌ها جعل کنند. تعجبی ندارد که فیلسوفان قدیم احتیاجی به دموکراسی نداشته‌اند. افلاطون سد راه اندیشه دموکراتیکی شد که هر دونالد، دیک یا جورجی به طور برابر شایسته حکومت کردن هستند.^{۴۰} شادیا دروری به طبقه‌بندی انسان‌ها دست می‌زند و بیان می‌کند که سه نوع انسان وجود دارد: خردمند،^{۴۱} شریف^{۴۲} و عوام؛^{۴۳} انسان‌های «خردمند» عاشق حقیقت خشک و مطلق هستند. اینان خدا و وظایف اخلاقی را گرامی نمی‌دارند، بلکه همواره به دنبال امیال «برتر» خویش هستند. انسان‌های «شریف» عاشق عزت و افتخارند. اینان معتقدان راستین خدا، عزت و وظایف اخلاقی هستند و همواره آماده

دست زدن به اعمال شجاعانه بزرگ و از خود گذشتگی هستند. انسان‌های «عوام» عاشق ثروت و لذت‌اند. اینان خودخواه، تنبل و سست هستند و تنها با ترس مرگ یا حادثه قریب‌الوقوع می‌توانند بالاتر از خواست شهوانی‌شان برانگیخته شوند.^{۴۴}

شادیا دروری انسان مطلوب افلاطون و اشتراوس را نوع اول می‌داند که در عین خردمندی، مکار و حيله‌گرد: اشتراوس همانند افلاطون معتقد است که آرمان سیاسی مطلوب، حکومت انسان خردمند است. به تصور دروری، افلاطون پی‌برد که حکومت انسان خردمند در جهان واقعی دست نیافتنی است، از این‌رو، در کتاب «قوانین» به حکومت قانون رضایت داد. اما اشتراوس به هیچ وجه از این راه‌حل حمایت نکرد و اشاره به «شورای شبانه» در کتاب قوانین افلاطون می‌کند تا مطلبش را تبیین کند:

راه حل واقعی افلاطون، آنگونه که توسط اشتراوس فهمیده شد، حکومت پنهانی مرد خردمند است. این حکومت پنهانی به وسیله کار احمقانه و شدید انسان‌های شریف پیش می‌رود. هر چه قدر آنان ساده لوح و کودن باشند، برای خردمند راحت‌تر است تا آنان را کنترل و اداره کند.^{۴۵}

شادیا دروری معتقد است اینکه اشتراوس حکومت خردمندان را می‌ستاید، به خاطر ارزش‌های محافظه‌گرایانه کلاسیک مانند نظم، ثبات، عدالت یا احترام به اقتدار نیست، بلکه حکومت خردمندان به عنوان پادزهری برای مدرنیته است. مدرنیته به نظر اشتراوس دوره‌ای که در آن اکثریت عوام پیروز شده‌اند؛ دوره‌ای که آنچه دل‌های عوام می‌خواست داشته باشند، تا حد زیادی به آن رسیده‌اند مانند ثروت، لذت و تفریح بی‌پایان. اما آنان ناآگاهانه برای دستیابی آنچه می‌خواستند، تا مرتبه حیوانیت پایین آورده شدند.^{۴۶} شادیا دروری، این تصویر اشتراوس از مدرنیته را تصویر هولناک می‌داند که کاملاً با تمایل به عزت، افتخار و احساسات دینی مطابقت می‌کند که شریف نومحافظه‌گرا آرزوی آن را دارد. به نظر دروری «ترکیب دین و ناسیونالیسم، اکسیری است که اشتراوس به عنوان شیوه حمایت می‌کند، برای برگرداندن مردان طبیعی، آرام و لذت‌گرا به انسان متدین ناسیونالیست که مشتاق جنگیدن و مردن برای خدا و کشورشان هستند».^{۴۷}

دروری در اشتباه فاحشی بحث در خصوص سخنگوی اصلی کتاب جمهوری افلاطون را به کل دیالوگ‌های افلاطون تعمیم داده و می‌گوید:

در دیالوگ‌های افلاطون همه مسلم می‌گیرند که سقراط سخنگوی افلاطون است. اما اشتراوس در کتاب شهر و انسان ادعا می‌کند که تراسیماخوس سخنگوی واقعی افلاطون است. بنابراین، می‌توانیم حدس بزنیم که اشتراوس در معرفت افلاطون و به بیان دیگر تراسیماخوس، سهیم است. خردمندی که اعتقاد دارد عدالت فقط به نفع قوی‌تر است؛ آنهایی که در قدرت هستند قوانینی را به نفع خود می‌سازند و آن را عدالت می‌خوانند.^{۴۸}

این نوع تصویر از افلاطون‌شناسی اشتراوس منجر به این می‌شود که شادیا دروری اشتراوس را با ماکیاولی مقایسه کرده و اهداف هر دو را یکسان بداند: لئو اشتراوس به کرات از واقع‌گرایی سیاسی تراسیماخوس و ماکیاولی دفاع می‌کند. این نوع نگاه به جهان به روشنی در سیاست خارجی حکومت جاری ایالات متحده مشاهده می‌شود. بنابراین، به این نتیجه رسیدند که توجیه اخلاقی برای دروغ دارند تا از تعقیب و آزار بگریزند. اشتراوس تا آنجا پیش می‌رود که بیان می‌کند پنهان‌کاری و فریب‌کاری و در واقع فرهنگ دروغ، عدالت خاص انسان خردمند است.^{۴۹}

دروری در تفسیر اشتراوس از تمثیل غار افلاطونی نیز می‌نویسد: «اشتراوس در تفسیرش درباره تمثیل غار افلاطون، تأکید می‌کند که فیلسوفانی که به غار برمی‌گردند، نباید مردم را به حقیقت دعوت کنند. به جای آن، فیلسوفان باید سعی کنند تا تصاویر درون غار را اداره کنند، تا اینکه مردم در غفلت و گیجی باقی بمانند که کاملاً لایق آن هستند.»^{۵۰}

به نظر می‌رسد، فهم این مطالب به خوبی رویکرد شادیا دروری را در مباحث اندیشه سیاسی روشن خواهد کرد. از همین جا مشخص خواهد شد که چرا او اشتراوس را مورد نقد قرار می‌دهد. مشکل خانم دروری صرفاً فلسفه سیاسی اشتراوس نیست، بلکه هرگونه تفسیری فضیلت‌مدارانه از افلاطون است. خانم دروری با ساختن چنین تصویری، از زبان اشتراوس به افلاطون نسبت مکر و حيله می‌دهد، نسبتی که در عین اینکه بسیار عجیب به نظر می‌رسد، اما کاملاً متأثر از اندیشه‌های کارل پوپر است. کنار هم قراردادن خردمندی و حيله‌گری به معنای آن است که هر کس ادعای خردمندی دارد و یا از آنان دفاع می‌کند، به نوعی به مکر و حيله دست زده است. اما او توضیح نمی‌دهد، به چه دلیل تفسیر پوپر از افلاطون، تفسیری درست است؛ به گونه‌ای که امروزه امری مسلم و مفروض در برخی محافل علمی غرب شده است. حتی وی ادعا می‌کند که اشتراوس تنها مفسری است که چنین تفسیری شوم از افلاطون ارائه می‌دهد. منظور وی از تفسیر شوم، همان پنهان‌کاری و دروغی است که در واقع برداشت

نادرست از مفهوم «پنهان‌نگاری» است. این تصویر نادرست موجب شده است نظریه «بیان‌تدریجی حقیقت»، که ریشه در فلسفه افلاطون و متون دینی و متفکران اسلامی دارد، کاملاً به گونه دیگر تفسیر شود.

شادیا دروری، با تأثیرپذیری از تفاسیر مشهور غرب، به ویژه کارل پوپر، مسلم می‌گیرد که افلاطون دیدگاه‌هایی که در جمهوری بیان کرده بود را در قوانین تعدیل کرد. بنابراین، از حکومت انسان خردمند به حکومت قانون رضایت داد.^{۵۱} حقیقت آن است که این نوع برداشت از افلاطون هیچ‌گونه سازگاری با محتوای آثار افلاطون ندارد. تفسیر درست آن است که سه اثر برجسته سیاسی افلاطون؛ یعنی جمهوری، مرد سیاسی و قوانین مکمل هم هستند و نه تنها تعدیلی در دو اثر بعدی وجود ندارد، بلکه تقویت‌کننده نظریه‌ای است که در جمهوری بیان شده است. افلاطون در کتاب جمهوری، حکومت مطلوب خویش را بیان می‌کند. به نظر وی، دولت کامل تنها به وسیله فیلسوفانی که از غار به سوی نور صعود کردند و ایده خیر را نگریستند متحقق می‌شود. در کتاب مرد سیاسی بیان می‌دارد که همواره چنین مردانی در جامعه وجود ندارند. در آن صورت باید حکومت‌های نزدیک به حکومت مطلوب را شناسایی کرد که همانا موناشرشی، آریستوکراسی و دموکراسی خوب است. در کتاب قوانین به قوانینی اشاره دارد که در صورت نبود فیلسوف شاه (مرد سیاسی راستین)، مردان سیاسی دیگر باید مراعات و اجرا کنند. افلاطون در این کتاب، ناباورانه قانونی را طرح‌ریزی می‌کند که شباهت زیادی به وحی و آموزه‌های وحیانی دارد.

مسئله سخنگویی «تراسیماخوس» موضوعی است که اشتراوس با تأثیرپذیری از نوشته‌های فارابی بیان می‌کند. فارابی در رساله فلسفه افلاطون از تمایز میان شیوه سقراط و شیوه افلاطون سخن می‌گوید. وی شیوه افلاطون را تلفیقی از شیوه سقراط و شیوه تراسیماخوس می‌داند. شیوه سقراط با تأکید بر «بررسی علمی عدالت و فضیلت» مشخص شده است. اما شیوه تراسیماخوس برای جمهور و عوام مناسب است. افلاطون شیوه سقراط را که برای روابط فیلسوف با افراد نخبه مناسب است، با شیوه تراسیماخوس، که برای روابط فیلسوف با جمهور مناسب است، تلفیق می‌کند. فارابی در این رساله تصریح می‌کند که «فیلسوف، ملک، قانونگذار باید بر هر دو شیوه، قدرت و تسلط داشته باشد؛ یعنی هم بر شیوه سقراط، که مربوط به خواص است و هم بر شیوه تراسیماخوس، که مربوط به عوام و جمهور است».^{۵۲} به نظر اشتراوس،

افلاطون با ترکیب شیوه سقراط و تراسیماخوس، از برخورد با عوام و در نتیجه سرنوشت سقراط خودداری کرده است. بر این اساس، جستجوی انقلابی برای تأسیس مدینه فاضله، ضرورتاً متوقف شد. افلاطون معتقد شد که عقاید پذیرفته شده باید به صورت تدریجی به حقیقت یا چیزی نزدیک به حقیقت جایگزین گردد. جایگزینی عقاید پذیرفته شده، اگر با اظهار نظری همراه باشد که خیلی آشکارا عقاید پذیرفته شده را رد نماید، نمی‌تواند تدریجی باشد.^{۵۳} البته این مسئله نه به معنای پذیرش دیدگاه‌های تراسیماخوس توسط افلاطون، بلکه به معنای نشان دادن وضعیتی است که افلاطون در آن زندگی می‌کند. افلاطون می‌خواهد سخنان تراسیماخوس را که حاکی از شرایط متحقق آن زمان است - بیان کند تا نشان دهد جامعه‌ای که وی در آن زندگی می‌کند، تا چه حد با اندیشه‌های تراسیماخوس سازگاری دارد. بنابراین، مشکل شادیا دروری آن است که از یکسو، روح فلسفه افلاطون را درک نکرد و صرفاً به مباحث ظاهری وی تمسک کرده است، مباحثی که پوپر مفسر آن است، و از سوی دیگر، نتوانست ریشه‌های اندیشه اشتراوس را در فلسفه سیاسی اسلامی جستجو کند.

۴. انقیاد بشر به جای سعادت بشر

شادیا دروری محدودیت‌هایی را که اشتراوس به خاطر نیل به سعادت برای آزادی مطلق انسان در نظر می‌گیرد «انقیاد بشر» می‌داند. «اشتراوس معتقد به نظم طبیعی نابرابر و انقیاد بشر است». به نظر دروری، فیلسوفان قدیم انکار می‌کردند که حق طبیعی برای آزادی وجود داشته باشد. انسان‌ها نه آزاد متولد شدند و نه برابر. وضع طبیعی بشر موافق با آزادی نیست، بلکه همراه با انقیاد و تبعیت است. در نظر اشتراوس این دیدگاه درست است.^{۵۴} اما بر خلاف فیلسوفان قدیم، فیلسوفان جدید عاشقان احمقانه حقیقت و آزادی هستند. ایشان معتقد به حقوق طبیعی برای زندگی، آزادی و جستجوی سعادت هستند و معتقدند که انسان‌ها آزاد به دنیا آمدند و به طور مشروع می‌توانند تنها به رضایت خود حکومت شوند.^{۵۵} شادیا دروری با چنین تقسیم‌بندی میان فیلسوفان قدیم و جدید، دیدگاه اشتراوس را مبتنی بر ترجیح دیدگاه فیلسوفان قدیم بر جدید دانسته و نتیجه می‌گیرد که، پس به نظر اشتراوس، آنها حق داشتند تصور کنند که تنها یک حق طبیعی وجود دارد؛ حق مافوق برای حکومت بر زیر دست، آقا بر برده، شوهر بر همسر، خردمندان اندک بر عوام کثیر.^{۵۶} دروری محتوای همه مطالب کتاب حقوق طبیعی و تاریخ اشتراوس را تمجید از خرد قدیم و سرزنش از حماقت خرد جدید می‌داند و معتقد است:

جلد این کتاب اعلامیه استقلال آمریکا را به بازی می‌گیرد و آن را تجلیلی از طبیعت می‌داند؛ اما نه حقوق طبیعی بشر، آنگونه که ظاهر کتاب انسان را به این تصور می‌کشاند، بلکه نظم طبیعی سلطه و انقیاد.^{۵۷} شادیا دروری در واکنش به چنین تصویر خود ترسیم نموده بیان می‌کند که، مردم خوشحال نمی‌شوند بدانند که فقط یک حق طبیعی وجود دارد؛ حق برتر برای حکومت بر فروتر، آقا بر برده، شوهر بر زن و خردمند اندک بر اکثریت عوام. به نظر دروری، اشتراوس در کتاب «در باب استبداد» اشاره می‌کند به حق مافوق برای حکومت کردن، به عنوان «آموزه استبدادی» فیلسوفان قدیمی که می‌بایست مخفی نگه داشته می‌شد. با این همه، مردم احتمالاً نسبت به کسی نظر موافق ندارند، به خاطر آنکه آنها را برای انقیاد در نظر گرفتند.^{۵۸} شادیا دروری با تمسخر نسبت به کسانی که معتقد به حکومت نیکان و خردمندان هستند، آن را با حکومت استبدادی مقایسه کرده و به صورت پرسش و پاسخ خودساخته می‌گوید:

اما چرا هیچ‌کس نباید به اندیشه‌ای که در نظر می‌گویند، نیکان و خردمندان باید حکومت کنند اعتراض کند؟ پاسخ واقعی، آنگونه که اشتراوس می‌فهمید، در طبیعت حکومت خردمندان قرار دارد. به عبارت دیگر، این بدین معناست که حکومت استبدادی در حقیقت حکومت در غیاب قانون، یا حکومت کسانی است که مافوق قانون قرار دارند. البته اشتراوس معتقد است که خردمند از قدرتش نباید سوء استفاده کند. بر عکس، آنها باید به مردم فقط آن چیزی را بدهند که متناسب با نیازها و قابلیت‌های آنهاست.^{۵۹}

شادیا دروری در خصوص اینکه در نظر اشتراوس خردمند چه چیزی باید به مردم بدهد، ضمن نفی اموری از قبیل آزادی، سعادت و رفاه انسان با تمسخر مصادیقی را نام می‌برد که کاملاً ماهیت اندیشه ضد دینی خود را در برابر اندیشه دینی اشتراوس نشان می‌دهد:

مطمئناً، اعطای آزادی، سعادت و رفاه مقصود نیست. به نظر اشتراوس این قبیل امور مردم را به حیوان تبدیل می‌کنند. هدف خردمند شرف بخشیدن به عوام است. اما چگونه می‌توان عوام را به شرافت رساند؟ تنها گریستن، عبادت و ایثار می‌تواند توده‌ها را به شرافت برساند. دین و جنگ دائمی می‌توانند توده‌ها را از زندگی حیوانی مصرف‌گرای سرمایه‌داری نجات دهند. به جای سعادت شخصی، آنها باید زندگی خود را در فداکاری دائمی نسبت به خدا و ملت سپری کنند.^{۶۰}

به همین دلیل دروری، اشتراوس را به طور کلی دشمن آزادی دانسته و نتیجه می‌گیرد:

همه نویسندگان ملهم از اشتراوس معتقدند که آزادی‌های به دست آمده در دهه شصت ریشه همه شرور هستند، به خاطر آنکه آزادی موجب هرزگی می‌شود و هرزگی منادی فساد اجتماعی است؛ طلاق، بزهکاری، جرم و جنایت و وسایل خوشگذرانی؛ و احساسی وجود دارد که آنها راست می‌گویند؛ آزادی گنجی است که به سرعت از دست می‌رود اگر هوشیارانه بکار نرود.^{۶۱}

دروری با ابراز نگرانی از سیاست‌هایی که امروزه به صورت ظاهری توسط نومحافظه‌گرایان آمریکا اتخاذ شده است، آن را با اندیشه‌های واقعی اشتراوس منطبق دانسته و تصور می‌کند این نوع محدودیت‌ها در واقع سلب آزادی بشر است. منظور دروری از سیاست‌های متخذه، هرگز سیاست جنگ‌طلبانه آمریکا بر سر مردم خاورمیانه، به ویژه افغانستان، عراق و لبنان نیست، بلکه آنچه همواره موجب رنجش او شده است دو مسئله مهم «محدودیت همجنس‌گرایی» و «ممنوعیت سقط جنین» است [!] به زعم وی، با حقوق بشر برخاسته از رویکردهای فمینیستی ناسازگار بوده و موجب می‌گردد زنان آزادی خود را از دست داده و دوباره مردان بر آنان تسلط یابند. دروری در بیان این نوع سیاست‌ها می‌نویسد:

سیاست‌ها تاکنون خیلی روشن هستند: نه حقوق همجنس‌گرایی، نه آزادی زنان، نه سیاهان جسور، عبادت و نیایش زیاد در مدارس، الزام شدید اعدام، ممنوعیت دوباره سقط جنین که این مسئله‌ای بسیار مهم است. مسلماً این مسئله زنان را در خانه و عقب‌مانده نگه می‌دارد، طوری که جهان می‌تواند توسط مردان و به شیوه مردانه به معنای واقعی کلمه حکومت شود. مهمتر از همه، این مسئله زنان را برای تولد فرزندان زیاد مشغول خواهد ساخت و بدین صورت، زنان دوباره مفید خواهند شد. مردان نیز به عنوان سربازان به سربازخانه‌ها برمی‌گردند؛ زیرا جنگ‌های فراوانی برای مبارزه در پیش داریم.^{۶۲}

دروری فلسفه سیاسی اشتراوس را راه‌حلی مشابه نسبت به مشکل توده‌های سرکش می‌داند و به بشر امروزی چنین توصیه می‌کند: «هر کس که می‌خواهد از هراس‌های حکومت نازی دوری کند، گذشته پند خوبی است تا نسخه خردمندی قدیمی اشتراوس را کورکورانه نپذیرد».^{۶۳}

جملات اخیر به خوبی ماهیت واقعی تمایلات شادیا دروری را نشان می‌دهد. دروری از سیاست‌های ظاهرگرایانه نومحافظه‌گرایان، از آن جهت که موجب محدودیت رویکردهای فمینیستی، به ویژه «محدودیت همجنس‌گرایی» و «ممنوعیت سقط جنین» شده نگران است! اما

وی هرگز توضیح نمی‌دهد برای رفع این نگرانی چرا باید تنها با لئو اشتراوسی مبارزه کند که در جستجوی فضیلت و اخلاق است. در حالی که، همهٔ ادیان و آموزه‌های دینی و اخلاقی، آزادی‌های مطلوب شادیا دروری را موجب تباهی بشر و جامعه می‌دانند. مسئله تا حدودی روشن است. دروری از یک‌سو، می‌داندست اقدامات صورت گرفته از سوی نومحافظه‌گرایان، به ویژه در خصوص مسائل مورد علاقه او صرفاً جنبه ظاهری و فریب افکار عمومی دارد. از این‌رو، مقابله مستقیم با آنها هیچ‌گونه ثمره‌ای به دنبال نخواهد داشت. از سوی دیگر، وی تمایلات جنسی او در تعارض با آموزه‌های دینی و اخلاقی است. اما مبارزه آشکار و مستقیم با آن آموزه‌ها نیز جز برانگیختن احساسات دین‌مدارانه انسان‌ها و نهادهای دینی، چیزی به دنبال نخواهد داشت. بنابراین، دروری شخصی را برمی‌گزیند که مدت‌ها با او تعارض فکری داشت و اکنون زمان مناسبی است تا بتواند افکار او را با جریانی گره زند که تنفر شدیدی نسبت به آن در دنیا فراهم شده است.

نویسندگان غربی و نقد شادیا دروری

رویکرد شادیا دروری مورد نقد جدی بسیاری از نویسندگان غربی واقع شده است. البته در ایران هرچند تلاش‌های بسیار اندکی در دفاع از اندیشه‌های اشتراوس برداشته شد، اما هیچ‌یک از این تلاش‌ها به سرچشمه حملات دست نیافته و به صورت مفروض نسبت اندیشه اشتراوس با نومحافظه‌گرایی را بسیار بعید می‌دانستند.^{۶۴} حتی نقدهای نویسندگان غربی به دروری نیز تقریباً به زبان فارسی برگردانده نشد. عمدتاً مقالاتی ترجمه شدند که به صورت ژورنالیستی و با تأثیرپذیری مستقیم یا غیرمستقیم از نوع برداشت دروری به دنبال رویکرد اثباتی چنین تأثیری بودند. در حالی که، در غرب مقالات متعددی در نقد تأثیر اندیشه اشتراوس بر نومحافظه‌گرایی، به ویژه نقد تحریفات شادیا دروری نوشته شده است. تقریباً هیچ‌یک از آنها در محافل علمی کشور ایران مطرح نشدند. بنابراین، در اینجا به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

«نورمن مداراز» در مقاله «نجات افلاطون از دست نوکان‌ها» به دنبال آن است تا افلاطون را از دست نومحافظه‌گرایان نجات دهد. وی مطالبی را که درباره تأثیر لئو اشتراوس بر ایدئولوژی نومحافظه‌گرایی منتشر شده است، طنزآلود و بسیار مضحک می‌داند.^{۶۵} «تامس جی. وست» در مقاله «لئو اشتراوس و سیاست خارجی آمریکا» ضمن پذیرش زمینه‌های مشترک و محدود میان اندیشه اشتراوس و نومحافظه‌گرایان، به طور کلی رویکرد اشتراوس را متفاوت با رویکرد نومحافظه‌گرایی می‌داند که در دولت بوش جمع شده‌اند. وی تلاش می‌کند نشان دهد که با

استفاده از منابع اشتراوس می‌توان فهمید که سیاست خارجی آمریکا به هیچ وجه مورد پذیرش اشتراوس نیست.^{۶۶} خانم «آن نورتون» در کتاب *لئو اشتراوس و سیاست امپراطوری آمریکا* با استفاده از مباحث برخی شاگردان مهم اشتراوس، سه روایت به هم تنیده را بیان می‌کند: داستان لئو اشتراوس به عنوان مهاجر یهودی متولد آلمان، که فلسفه اروپا را به جهان جدید برد؛ داستان تبار فلسفی که از اشتراوس برخاست؛ و داستانی که چگونه آمریکا میدان نبرد اخلاقی افرادی همچون پل ولفوویتز، لئون کاس، کارنس لورد و اروینگ کریستول گردید که در یک امپریالیسم آمریکایی جمع شدند و باور آنها نظم جهانی جدید را راهنمایی خواهد کرد. نورتون در نهایت بیان می‌کند که، چقدر دیدگاه‌هایی که ما به پیروان اشتراوس ربط می‌دهیم، از دیدگاه‌های اشتراوس فاصله گرفته است. فیلسوف مهاجر یهودی آلمانی که پس از جنگ جهانی دوم شخصیت مهم علمی در دانشگاه شیکاگو بود.^{۶۷}

البته تنها اندیشه اشتراوس نیست که توسط شادبا دروری تحریف شده است. وی با کمال تعجب اندیشه فضیلت‌مدارانه توماس آکویناس را نیز تحریف کرده و مدعی است: آکویناس نیز همانند خودش مدافع باورهای غیراخلاقی همچون «همجنس‌گرایی» و «سقط جنین» است. «بنیامین یانان» در مقاله «شادبا بی. دروری: دقیقاً لیبرال دیگری که تصویر غلطی از اندیشه‌های توماس آکویناس ارائه داد» نشان می‌دهد که چگونه شادبا دروری اندیشه‌های توماس آکویناس را تحریف می‌کند.^{۶۸} به نظر یانان، شادبا دروری چگونه می‌تواند منتقد و محقق معتبر و قابل اعتمادی باشد زمانی که او به خاطر منافع خودخواهانه خویش تمایل دارد تصویر غلطی از اندیشه‌های توماس آکویناس ارائه دهد. همچنین دیدگاه‌های توجیه ناپذیری را درباره مسائل اخلاقی بنیادین دنبال می‌کند. به نظر یانان، خانم دروری طرفدار «سقط جنین» است. اما این مسئله که چندان مایه تعجب نیست؛ زیرا با توجه به ماهیت سکولاریستی غرب بسیاری از انسان‌ها نه تنها معتقد به این امر می‌باشند، بلکه عامل آن نیز هستند. آنچه موجب تعجب است آنکه دروری در تلاش است تا اثبات کند قدیس توماس آکویناس نیز از حامیان «سقط جنین» بوده است! به اعتقاد خانم دروری، «سقط جنین» امری فردی است که در حوزه خصوصی قرار دارد. بنابراین، دولت حق ندارد در آن دخالت کند. مهمتر از این، شادبا دروری به روابط جنسی همجنس‌گرایانه نیز تمایل دارد. خانم دروری در این مسئله نیز معتقد است دیدگاهش درباره «عشق» و «همجنس‌گرایی» به هر معنا با آموزه‌های سنت توماس سازگاری دارد. در حالی که، آکویناس در کتاب «کلیات الهیات» بیان می‌کند که «در میان گناهان،

گاهی که بر خلاف طبیعت صورت بپذیرد بدترین گناه است.» و سپس در ادامه عباراتی از کتاب «اعترافات قدیس آگوستین» نقل می‌کند که در مذمت و عاقبت شوم گناهای همچون همجنس‌گرایی (لواط) است.^{۶۹} یانان، پس از بیان باورهای عجیب دروری می‌گوید: «آیا بیش از این نیازی هست تا اضافه کنم که خانم دروری محقق مطلوب من نیست؟»^{۷۰} وی در پایان با توجه به تحریفات صورت گرفته توسط شادیا دروری، اضافه می‌کند که حتی برای فهم اندیشه اشتراوس نیز نوشته‌های خانم دروری مطمئن نیست. از این‌رو، برای مطالعه مطمئن‌تر درباره رابطه اشتراوس و نوکان‌ها کتاب خانم آن نورتون تحت عنوان *لئو اشتراوس و سیاست امپراطوری آمریکا*^{۷۱} و همچنین مطالعه جالبی که توسط خانم سوزان اور صورت گرفته با نام *اورشلیم و آتن: عقل و وحی در آثار لئو اشتراوس*^{۷۲} را پیشنهاد می‌کند.

«دیوید مک‌براید»، که خود مطالعات زیادی درباره اندیشه اشتراوس و زندگی علمی او انجام داده است، در واکنش به مقاله «شادیا دروری، لئو اشتراوس، عوام‌گرایی» نوشته «گری ساور تاپسن»، ضرورت فهم دقیق اصطلاحات اشتراوس را یادآور می‌سازد و با تعجب می‌پرسد: چرا گفته‌های شادیا دروری را عیناً همان بیانات اشتراوس می‌گیرید؟ چرا تمایلات غیر اخلاقی و مجرمانه او را با همنشینی شیوه‌های او برآورده می‌کنید؟ اشتراوس نومحافظه‌گرا نبود و شایسته است با او با اصطلاحات خودش برخورد شود. مک‌براید در ادامه می‌افزاید: «چندی قبل کتاب دوم دروری درباره اشتراوس را خواندم. اتهامات وحشیانه، پاورقی عجیب و غریب که متأسفانه به هیچ وجه مسئله او را تأیید نمی‌کند.»^{۷۳}

«کترین ایچ. و مایکل زوکرت» در کتاب *حقیقت درباره اشتراوس: فلسفه سیاسی و دموکراسی آمریکایی*، به بیان تلقی رایج از اشتراوس و تصحیح آن می‌پردازند. ایشان کتاب خود را با این پرسش آغاز می‌کنند که آیا لئو اشتراوس به راستی پدر فکری نومحافظه‌گرایی و قدرت قوی در شکل‌دهی سیاست خارجی دولت بوش می‌باشد؟ نویسندگان این کتاب برای نخستین بار آشکار می‌کنند که چگونه رسانه‌های عمومی به چنین دیدگاه بیش از حد ساده‌لوحانه از چنین فیلسوف پیچیده و همه‌جانبه دامن زدند و آن را تداوم بخشیدند. این کتاب، با فراهم کردن بهترین مقدمه قابل استفاده درباره اندیشه سیاسی لئو اشتراوس، تلقی و سوء برداشت ما را نسبت به اندیشه ایشان تصحیح می‌کند. کترین و مایکل زوکرت، که هر دو از شاگردان پیشین اشتراوس می‌باشند، خوانندگان را به این امر راهنمایی می‌کنند چگونه اندیشه

سیاسی اشتراوس با فلسفه بلند و عمیق ایشان سازگاری دارد. اینان در چالش با نسبت‌هایی مبنی بر اینکه اشتراوس محافظه‌گرای غیرقابل انعطافی بود که از نیچه، هیدگر و کارل اشمیت پیروی می‌کرد، معتقدند که اندیشه مهم اشتراوس ضرورت بازگشت به دوران کلاسیک و پیشامدرن بود. این اندیشه از این اعتقاد اشتراوس ناشی می‌شود که اندیشه مدرن، با اعتقاد به نسبی‌گرایی و نیهیلیسم، سیاست درست و حتی امکان فلسفه واقعی را متزلزل ساخت.^{۷۴}

«فرانسیس فوکویاما» در کتاب اخیرش آمریکا بر سر دو راهی: دموکراسی، قدرت و میراث نومه‌محافظه‌گرایانه، این پندار را که نومه‌محافظه‌گرایان ایده‌های خود را از لئو اشتراوس به عاریت گرفته‌اند، مورد نقد قرار می‌دهد. به نظر فوکویاما، درست است که ولفوویتس مدت کوتاهی نزد اشتراوس و شاگردش «آلن بلوم» درس خوانده، اما ولفوویتس هرگز خود را متأثر از مکتب اشتراوس ندانسته است. فوکویاما اغلب آثار اشتراوس را نه رساله‌های تجویزی، بلکه جستارهایی طولانی و فشرده دربارهٔ افلاطون، توسیدد، فارابی، ابن‌میمون، ماکیاولی، هابز و دیگر فلاسفه می‌داند که به نظر وی فوق‌العاده دشوار است تا محتوای آن چیزی را بیرون کشید که شباهتی با تحلیل سیاسی روز داشته باشد. «هری جافا» و «آلن بلوم» بودند که اندیشه‌های اشتراوس را با نسخه‌های سیاسی روز درآمیختند.^{۷۵}

«جنی اشتراوس» دختر خوانده اشتراوس و استاد علوم سیاسی در آمریکا، در مقام دفاع از اندیشه‌های پدرش و رد هرگونه تأثیر فلسفهٔ سیاسی پدرش در سیاست خارجی آمریکا، با اندوه و تعجب مطالبی می‌نویسد که چکیده آن، این است:

مقالاتی که این روزها در مطبوعات و رسانه‌های آمریکا دربارهٔ پدرم چاپ می‌کنند، او را از گوری که حدود سی سال در آن خفته است، بیرون می‌کشند تا بتوانند سیاست‌های دولت ضدسامی بوش را که توسط نخبگان خشن اداره می‌شود، توجیه کنند. اما من لئو اشتراوس را در میان این مقالات نمی‌یابم. پدرم یک سیاستمدار نبود. او به تدریس اندیشه سیاسی مشغول بود. دشمن هر رژیم بود که خواهان سلطه جهانی بود. از ویژگی‌های او به بطالت نگذراندن عمر و نداشتن خود بزرگ‌بینی بود. هیچ علاقه‌ای به مدارج آکادمیک نداشت و کاملاً مخالف جاه‌طلبی و کسب مقام سیاسی بود. به جوانان کمک می‌کرد و می‌آموخت تا دنیا را آنگونه که هست، مشاهده کنند و بدبختی‌ها را در کنار خوشبختی‌هایش ببینند. مدام دانشجویانش را با طرح پرسش «زندگی خوب» مواجه می‌ساخت. در نظر او زندگی مطلوب در پیروی توأم از وحی

و عقل خلاصه می‌شد. در حالی که، زندگی بر اساس سنت غربی مبتنی بر نزاع میان عقل و وحی قرار دارد. پدرم مطالعه را عملی منفعلانه نمی‌دانست، بلکه آن را مشارکت در گفت‌وگویی فعال با افکار بزرگ گذشته تلقی می‌کرد. همه باید با دقت هر چه تمام بخوانند و سعی کنند «نویسنده را طوری بفهمید که او خودش را می‌فهمید.»^{۷۶} میراث جاودانه ایشان، کشف هنر نگارش برای انواع مختلف خوانندگان بود. آنچه در کلاسش مطرح بود، موجی از پرسش‌ها درباره بهترین شکل حکومت بود.^{۷۷}

دروری در واکنش به نقدهای متعدد از مطالب وی، همه نقدها را بدون توضیحی غیر فلسفی دانسته و صرفاً برداشت خود را بیان روشن و بدون آشفته از اندیشه‌های اشتراوس می‌داند. وی، به نوع هدایت خویش، که خروج از ظلمت تفسیر فضیلت‌گرایانه به نور تفسیر توتالیتریستی است اشاره کرده و می‌گوید: «من می‌خواستم پیروان اشتراوس را از درون غارشان بیرون بکشم و در درون روشنائی فلسفی قرار دهم. اما آنها به جای پرداختن به بحث فلسفی، با من انکار کردند که اشتراوس طرفدار هرگونه اندیشه‌ای باشد که من به او نسبت دادم.»^{۷۸} این جمله به راستی یادآور مطالب کتاب خواندنی و عبرت‌آموز رابرت ایچ. بورک تحت عنوان «در سراسیمگی به سوی گومورا: لیبرالیسم مدرن و افول آمریکا» است که هر زمان فمینیست‌ها ببینند حقایق و طرز تفکر معقولانه موجب ناکامی آنان می‌گردد، فوراً به فلسفه قدیمی خود باز می‌گردند و هر گونه حقیقتی را زائیده «ساختارهای مردسالارانه» می‌خوانند.^{۷۹}

نتیجه‌گیری

همواره تصور می‌شد چگونه ممکن است جامعه یونان سقراط حکیم و خردمند را محاکمه و جام شوکران بنوشاند. اما امروزه این امر با رویکردهای مطرح شده توسط برخی از نویسندگان پایبند به عقلانیت مدرن، که البته یکی از آنان شادیا دروری است، کاملاً قابل فهم است. اگر زمان سقراط و افلاطون اندیشه‌های آنان در حاشیه قرار داشت، امروزه نیز تصویری از آن مبتنی بر فکر و ذهن مدرنیته ارائه می‌شود که مخالف آن باید در حاشیه باشد. تصویر اشتراوس تفسیری فضیلت‌مدارانه از افلاطون است که برآمده از متون فیلسوفان اسلامی، به ویژه فارابی است. در حالی که، تصویر دروری تفسیری توتالیتری از افلاطون است که مبتنی بر اندیشه‌های کارل پوپر است. تفسیر کارل پوپر، آنقدر برای دروری مورد پذیرش است که اساساً آن را پایانی بر دیگر تفاسیر می‌داند، بدون آنکه دلیلی برای آن بیان کند. در واقع، دلایل آن به اموری

برمی‌گردد که امروزه برای انسان مدرن فارغ از دین و فضیلت امری بدیهی است. افلاطون و اشتراوس از آن‌رو مورد نقد و نکوهش کارل پوپر و شادیا دروری هستند، عقلانیت مورد پذیرش که آنان را نقد و انکار می‌کنند؛ عقلانیتی که به خاطر ریشه‌دار شدن در جریان مدرنیته، دیگر امری بدیهی برای انسان‌هایی مانند شادیا دروری است. «همجنس‌گرایی» و «آزادی سقط جنین»، که ریشه در فمینیسم رادیکال دارد، آن قدر برای شادیا دروری بدیهی و دارای اهمیت است که هر مخالفی، محکوم به «توتالیتاریسم» و «ضد آزادی بشر» و در نتیجه، «ناقص حقوق بشر» شمرده می‌شود.

بسیار مایه تأسف است که عمده آثاری که درباره تأثیر اندیشه اشتراوس بر نومحافظه‌گرایی منتشر شدند، آگاهانه یا ناآگاهانه متأثر از «تحلیل فمینیستی» شادیا دروری است. البته، برخی آثار به صراحت برداشت‌های شادیا دروری را نقل می‌کنند و برخی دیگر با نسخه‌برداری از آن، بدون ارجاع به خاستگاه اصلی به تحلیل مسئله می‌پردازند. در صورتی که، محتوای همه مطالب یکسان است. اما اینکه آیا فهم شادیا دروری از اشتراوس فهمی درست است یا خیر، همواره به فراموشی سپرده می‌شود. در کشور، ما تقریباً همه جریان‌های سیاسی با همه اختلافات و حتی تعارضات فکری و سیاسی، بر سر این مسئله توافق دارند و همواره مطالبی از این قبیل در روزنامه‌ها و مجلات خویش به صورت تألیف یا ترجمه منتشر می‌کنند. گویا برای اینان هم فرقی ندارد که چه کسی پدر فکری چه جریانی باشد، آنچه مهم است به تصور خود توانستند با استناد به محافل ژورنالیستی غربی، برای مردم این کشور وانمود کنند که پدر نومحافظه‌گرایی را یافتند، غافل از آنکه، کمترین مطالعه و پژوهشی در این زمینه داشته باشند و یا احیاناً پذیرش این مسئله چه تبعات اخلاقی و سیاسی را به دنبال خواهد داشت. از این‌رو، همواره باید ریشه‌های مسائل را شناخت، از نسبت‌سنجی‌های عجولانه پرهیز نمود و مستندات دست اول و معتبر را مورد استناد و استفاده قرار داد، امری که ریشه در متون دینی، به ویژه قرآن و روایات اسلامی دارد.

1. Shadia B. Drury, *The Political Ideas of Leo Strauss*, St. Martin's Press, 1988, (Revised Edition. 2005).
2. Shadia B. Drury, *Alexandre Kojève: The Roots of Postmodern Politics*, Palgrave Macmillan, 1994.
3. Shadia B. Drury, *Leo Strauss and the American Right*, Palgrave Macmillan, 1999.
4. Shadia B. Drury, *Terror and Civilization: Christianity, Politics, and the Western Psyche*, Palgrave Macmillan, 2004.

۵. برای اطلاعات بیشتر از کتاب‌ها و فعالیت‌های ایشان نگاه کنید به وبسایت شادیا دروری:

<http://www.uregina.ca/arts/CRC/>

6. Shadia B. Drury; "Saving America", op cit.
7. Seymour M. Hersh, "Selective Intelligence", May 5, 2003.
http://www.newyorker.com/printables/fact/030512fa_fact?fact/030512fa_fact.
8. Shadia B. Drury; "Saving America", op cit.
9. Ibid.
10. Seymour M. Hersh, op cit.
11. Shadia B. Drury; "Saving America", op cit.
12. Shadia B. Drury; "Noble lies and perpetual war", op cit.
13. Roger Scruton; *Conservative Texts; An Anthology*, Edited with an Introduction by Roger Scruton, New York, St. Martin's Press, 1999.
14. Steven Lenzen; "Leo Strauss and the Conservatives", Policy Review, April & May 2003.
<http://www.hoover.org/publications/policyreview/3449651.html>
15. Ibid.
16. Ibid.
17. Leo Strauss, *Liberalism; Ancient and Modern*, foreword by Allan Bloom, Chicago: University of Chicago Press, 1995, Preface vii.
18. Ibid, Preface ix.
19. Ibid.
20. Ibid, Preface x
21. David Biale, "Leo Strauss: The Philosopher as Weimar Jew" *Leo Strauss's Thought*; Edited by Alan Udoff, Lynne Rienner, 1991, pp. 31-40.
22. Esotericism
23. Shadia B. Drury; "Noble lies and perpetual war", op cit.
24. Shadia B. Drury; "Saving America", op cit.
25. Shadia B. Drury; "Noble lies and perpetual war", op cit.
26. Ibid.
27. Ibid.
28. Shadia B. Drury; "Leo Strauss and the Grand Inquisitor"; *Free Inquiry magazine*, Volume 24, Number 4.
http://www.secularhumanism.org/library/fi/drury_24_4.htm
۲۹. برای آشنایی با پیروان اشتراوس، که امروزه از استادان برجسته در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا هستند به این سایت مراجعه کنید: <http://www.straussian.net/>
30. Esotericism
31. Secrecy
۳۲. ابونصر فارابی، «تلخیص النوامیس»، *افلاطون فی الاسلام*، تحقیق عبدالرحمن بدوی، بیروت، دارالاندلس، الطبعة

الثالثة، ۱۹۸۲/۱۴۰۲، ص ۳۶.

33. Leo Strauss, "How to Begin to Study Medieval Philosophy", *The Rebirth of Classical Political Rationalism; an introduction to the thought of Leo Strauss: essays and lectures*; selected and introduced by Thomas L. Pangle, Chicago: University of Chicago Press, 1989, pp. 224-226.

34. Shadia B. Drury; "Noble lies and perpetual war", op cit.

35. Leo Strauss, *Persecution and the Art of Writing*, Chicago: University of Chicago Press, 1988, p. 23.

36. Ibid., pp. 35-36.

۳۷. ابونصر فارابی، «تلخیص النوامیس»، پیشین.

۳۸. کارل پوپر، جامعه باز و دشمنان آن، عزت الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷.

39. Shadia B. Drury; "Noble lies and perpetual war", op cit.

40. Shadia B. Drury; "Saving America", op cit.

41. Wise

42. Gentleman

43. Vulgar

44. Shadia B. Drury; "Noble lies and perpetual war", op cit.

45. Ibid.

46. Ibid.

47. Ibid.

48. Ibid.

49. Ibid.

50. Shadia B. Drury; "Saving America", op cit.

51. Ibid.

۵۲. ابونصر فارابی، «فلسفه افلاطون»، *افلاطون فی الاسلام*، تحقیق عبدالرحمن بدوی، بیروت، دارالاندلس، الطبعة الثالثة، ۱۹۸۲/۱۴۰۲، ص ۲۶.

53. Leo Strauss, *Persecution and the Art of Writing*, op. cit., pp. 15-17.

54. Shadia B. Drury; "Noble lies and perpetual war", op cit.

55. Shadia B. Drury; "Saving America", op cit.

56. Ibid.

57. Shadia B. Drury; "Noble lies and perpetual war", op cit. / "Saving America", op cit.

58. Ibid.

59. Ibid.

60. Shadia B. Drury; "Saving America", op cit.

61. Ibid.

62. Ibid.

63. Ibid.

۶۴. دکتر رضا داوری اردکانی و دکتر حسین کچوئیان به دفاع از اندیشه‌های اشتراوس برآمدند و تأثیرپذیری نومحافظه‌گرایی از اندیشه اشتراوس را با مبانی فکری و فلسفی اشتراوس ناسازگار دانستند: رضا داوری اردکانی؛ «عالمان در برابر فیلسوفان یا در کنار آنان؟»، *فلسفه معاصر ایران*، نشر ساقی، ۱۳۸۴. / حسین کچوئیان، کج راهه:

در باب بدفهمی و سوء تفسیر از لئو اشتراوس فیلسوف سیاسی معاصر، *روزنامه همشهری*، (۱۹ و ۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۳).

65. Norman Madarasz; "Behind the Neocon Curtain: Plato, Leo Strauss and Allan Bloom", CounterPunch, June 2, 2003. <http://evatt.org.au/publications/papers/90.html>
 66. Thomas G. West; "Leo Strauss and American Foreign Policy", The Claremont Institute, April 25, 2005. <http://www.claremont.org/writings/crb/summer2004/west.html>
 67. Anne Norton; *Leo Strauss and the Politics of American Empire*, Yale University Press, 2004.
 68. Benjamin Yonan; "Shadia B. Drury: just another liberal misrepresenting the ideas of Thomas Aquinas", Philosophy Notes, <http://www.philosophynotes.com/>
 69. Saint Augustinus; *Confessions*, III, 8.
 70. Benjamin Yonan; op cit.
 71. Anne Norton; op cit.
 72. Susan Orr, *Jerusalem and Athens: Reason and Revelation in the Work of Leo Strauss*, Rowman & Littlefield, 1995.
 73. David McBryde; "Shadia Drury, Leo Strauss, Populism", Comments, February 12, 2005. http://www.sauer-thompson.com/archives/philosophy/2005/02/shadia_drury_le.html
 74. Catherine H. Zuckert, Michael Zuckert; *The Truth about Leo Strauss: Political Philosophy and American Democracy*, University Of Chicago Press (September 25, 2006)
 75. Francis Fukuyama; "After Neoconservatism", *America at the Crossroads: Democracy, Power and the Neoconservative Legacy*, Yale University Press, 2006.
 76. "understand the author as he understood himself"
 77. Jenny Strauss Clay; "The Real Leo Strauss", The New York Times via online sources, June 7, 2003.
 78. Shadia B. Drury; "Noble lies and perpetual war", op cit.
۷۹. رابرت ایچ. بورک، *در سرآشینی به سوی گومورا، لیبرالیسم مدرن و افول آمریکا*، ترجمه الهه هاشمی حائری، تهران، حکمت، ۱۳۷۹، ص ۴۵۵ - ۴۵۶.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- بورک، رابرت ایچ. در سراسیبه به سوی گومورا، لیبرالیسم مدرن و افول آمریکا، ترجمه الهه هاشمی حائری، تهران، حکمت، ۱۳۷۹.
- پوپر، کارل، جامعه باز و دشمنان آن، عزت الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷.
- داوری اردکانی، رضا، «عالمان در برابر فیلسوفان یا در کنار آنان؟»، *فلسفه معاصر ایران*، نشر ساقی، ۱۳۸۴.
- رضوانی، محسن، *لئو اشتراوس و فلسفه سیاسی اسلامی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۵.
- فارابی، ابونصر، «تلخیص النوامیس»، *افلاطون فی الاسلام*، تحقیق عبدالرحمن بدوی، ط.الثالثة، بیروت، دارالاندلس، ۱۹۸۲ / ۱۴۰۲.
- فارابی، ابونصر، «فلسفه افلاطون»، *افلاطون فی الاسلام*، تحقیق عبدالرحمن بدوی، ط.الثالثة، بیروت، دارالاندلس، ۱۹۸۲ / ۱۴۰۲.
- Biale, David, "Leo Strauss: The Philosopher as Weimar Jew", *Leo Strauss's Thought*, Edited by Alan Udoff, Lynne Rienner, 1991.
- Drury, Shadia B., "Leo Strauss and the Grand Inquisitor", *Free Inquiry magazine*, Volume 24, Number 4., June 2004.
- Drury, Shadia B., "Noble lies and perpetual war: Leo Strauss, the neo-cons, and Iraq", *Information Clearinghouse*, 18/10/2003.
- Drury, Shadia B., "Saving America, Leo Strauss and the American Right", On Point Radio Show, May 15, 2003, (Evatt Foundation, September 11, 2004).
- Drury, Shadia B., *Alexandre Kojève: The Roots of Postmodern Politics*, Palgrave Macmillan, 1994.
- Drury, Shadia B., *Leo Strauss and the American Right*, Palgrave Macmillan, 1999.
- Drury, Shadia B., *Terror and Civilization: Christianity, Politics, and the Western Psyche*, Palgrave Macmillan, 2004.
- Drury, Shadia B., *The Political Ideas of Leo Strauss*, St. Martin's Press, 1988, (Revised Edition. 2005).
- Fukuyama, Francis, "After Neoconservatism", *America at the Crossroads: Democracy, Power and the Neoconservative Legacy*, Yale University Press, 2006.
- Lenzner, Steven, "Leo Strauss and the Conservatives", *Policy Review*, April & May 2003.
- Madarasz, Norman, "Behind the Neocon Curtain: Plato, Leo Strauss and Allan Bloom", *CounterPunch*, June 2, 2003.
- Norton, Anne, *Leo Strauss and the Politics of American Empire*, Yale University Press, 2004.
- Orr, Susan, *Jerusalem and Athens: Reason and Revelation in the Work of Leo Strauss*, Rowman & Littlefield, 1995.
- Scruton, Roger, *Conservative Texts: An Anthology*, Edited with an Introduction by Roger Scruton, New York, St. Martin's Press, 1999.
- Strauss Clay, Jenny "The Real Leo Strauss", *The New York Times via online sources*, June 7, 2003.
- Strauss, Leo, "How to Begin to Study Medieval Philosophy", *The Rebirth of Classical Political Rationalism; an introduction to the thought of Leo Strauss: essays and lectures*; selected and introduced by Thomas L. Pangle, Chicago: University of Chicago Press, 1989.
- Strauss, Leo, *Liberalism: Ancient and Modern*, foreword by Allan Bloom, Chicago: University of Chicago Press, 1995.

Strauss, Leo, *Persecution and the Art of Writing*, University of Chicago Press, 1988.

West, Thomas G., "Leo Strauss and American Foreign Policy", *The Claremont Institute*, April 25, 2005.

Yurica, Katherine, *Toward a New Political Humanism*, Prometheus Books, 2004.

Zuckert, Catherine H. & Zuckert, Michael, *The Truth about Leo Strauss: Political Philosophy and American Democracy*, University Of Chicago Press, 2006.

